

بررسی کارکرد نمادهای دینی و عناصر قدسی در شعر جبران خلیل جبران و سهراب سپهری

۱- شهریار باقرآبادی

۲- یحیی معروف

چکیده

جبران خلیل جبران و سهراب سپهری، از جمله شاعران نام‌آور ادب عربی و فارسی هستند که از دریچه نگاه تجربیدی و در فضای سیال رمانتیکی، با وام‌گیری از عناصر و نمادهای دینی، بسیاری از اندیشه‌های خود را در قالبی رازگونه به مخاطب ارائه کرده‌اند. به یاری همین موهبت، زبان شعر این دو سرایشگر، نقطه تلاقی خیال رمانتیکی و رازورزی سمبولیک است. آن‌ها توفیق یافته‌اند تا در برخی از آثار خود، تصویری از جهان متافیزیک ذهن خود را با مدد حقایق و فرهنگ دینی پیرامون، تصویر و ترسیم کنند؛ از این‌رو در سروده‌های این دو شاعر، عناصر سمبولیک از ادیان مختلف آسمانی اسلام و مسیحیت و حتی باورهای مقدس عرفان شرقی چون بوداییسم، حضور دارد. این پژوهش به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی، درصدد پاسخ به این پرسش بوده است که جبران خلیل جبران و سهراب سپهری، چگونه عناصر و نمادهای مقدس و دینی را در جهت غنای معنا، در جزر و مد سروده‌هایشان به خدمت گرفته‌اند؟ ره‌آورد نهایی پژوهش حاضر بیانگر تأثیر بی‌بدیل نگاه دینی بر عواطف دو شاعر است؛ به گونه‌ای که در بسیاری از اشعار آن‌ها، حضور نمادهای دینی، سروده‌هایشان را جولانگاه طرح عقاید و باورهای خاص تاریخ بشری کرده است. علاوه بر این، سهراب سپهری به شکلی ژرف‌تر از جبران، متأثر از آیین عرفانی شرق دور بوده است؛ در حالی که اشعار نثرگونه جبران بیشتر ملهم از مسیحیت، تفکرات نوین غربی و تعالیم اسلامی است.

کلیدواژه‌ها: جبران خلیل جبران، سهراب سپهری، شعر معاصر عرب، شعر معاصر فارسی، نماد دینی.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه (نویسنده مسئول)

Email: bagherabadi1394@yahoo.com

۲- استاد گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

۱- مقدمه

یکی از ویژگی‌های ممتاز ادب معاصر، درهم‌تنیدگی سبک‌ها در ارائه و بیان هنری است. این امتزاج و آمیختگی در اسالیب گفتمان، سبب خلق پدیده چندخوانشی در آثار ادبی شده است؛ به گونه‌ای که مخاطب را در خلق نهایی آن اثر، سهیم کرده و موجب وسعت در فهم شده و آفرینش ادراکات تازه را ممکن می‌گرداند. گفته شده است که ادبیات تطبیقی، مطالعه پدیده‌های ادبی در میان دو یا چند ادبیات مختلف یا ارتباط یک پدیده ادبی با علوم مختلف است (حسان، ۱۹۸۳: ۱۶). پژوهش حاضر بر پایه مکتب آمریکایی انجام شده است. برخی پژوهشگران، این مکتب را مطالعه رابطه ادبیات با دیگر حوزه‌ها، هنرها، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی، دین و... تعریف کرده‌اند (ر.ک: الخطیب، ۱۹۹۹: ۵۰). دین، باورهای قدسی و متافیزیک، یکی از پدیده‌های غالبی محسوب می‌شود که همواره ادبیات و هنر ملت‌ها را شکل و جهت داده است؛ از این رو این پژوهش، میزان حضور این متغیر را در اشعار جبران و سپهری مورد مطالعه قرار داده و تلاش کرده است که به بررسی و مقایسه موارد مشابهت‌ها و تفاوت‌های مضمونی سروده‌های این دو شاعر بپردازد. هرچند سهراب سپهری و جبران خلیل جبران را از طلعه‌داران مکتب رمانتیسم در ادبیات ملت‌هایشان به‌شمار می‌آورند؛ اما با اندک تأملی در لایه‌های اندیشه جاری در شعر این دو سرایشگر می‌توان نگاه سمبولیک رازگونه و ابهام‌گرا و نیز باور معطوف به طبیعت ناتورالیسمی را در خدمتگزاری به باروری عروسک خیال رمانتیکی آن‌ها، به‌وضوح مشاهده کرد. جبران و سهراب در سروده‌هایشان، آنچنان با مهارت زیاد، خیال، نماد و طبیعت‌گرایی را با هم تلفیق کرده‌اند که تفکیک اجزای سازه ذهنی آنان، دیرباور می‌نماید.

سبک سروده‌های این دو شاعر، به‌گونه‌ای است که به‌جرات می‌توان باور داشت که آن‌ها زبان نامتعارف شهودی و سرشار از احساس خود را فقط برای نیل به اعتراف، تسلیم و تحسین مخاطب به‌کار نگرفته‌اند؛ بلکه کوشش آن‌ها بر این بوده است که انسان سرگردان معاصر را از هیاهوی جهان متمدن ابزارساز امروزی، تا بیکرانی از فراواقعیت ذهنی سوق دهند. سپهری و جبران، برای دستیابی به این مهم، هنرمندانه با گزینش عناصری هم‌گرا از عشق، طبیعت، عرفان، دین و معنویت و با زبانی نمادین، به جهانی خلاف‌آمد عادت همیشه، روح و تشخص بخشیده‌اند. سهراب سپهری، شاعر نوپردازی است که در وجد و اشراق شاعرانه‌اش، با بساطت و بی‌پیرایگی، گاه‌به‌گاه و به مقتضای مضمون، عناصری از فرهنگ دینی و نمادهای روحانی را در

شعر خویش گنجانده است. او با سمبولیسمی ساده و در عین حال ژرف‌اندیشانه، خدا و باور حضور او در جهان را برای خوانندگانش قابل لمس و در دسترس می‌نماید. شعر سهراب، با همه سادگی و شفافیتش، گونه‌ای از فراعات مدرن ادبی است که ابهام و ابهام نهفته در آن، جز با رمزگشایی از نمادهایش، قابل درک نیست. نگاه این شاعر به هستی و مکاشفه و شهودش، منبعث از زلال تعالیم اسلامی و پیوند ذهنی او، با عرفان شرقی است. عمده‌ترین نمادهای روحانی در شعر سپهری، در منظومه‌های «مسافر»، «ما هیچ ما نگاه» و «صدای پای آب» تجلی یافته‌اند.

اندیشه‌های فکری و عقیدتی جبران خلیل جبران نیز تألیفی همگون از باورهای مسیحیت، گرایش‌های فلسفه امروزی غرب و تعالیم اسلامی است. او نسخه‌ای شرقی از نگاه و باور غربی محسوب می‌شود تا جایی که خود اذعان کرده است که «من به همان میزان که یک عرب هستم، از تبار انگلیسی برخوردارم» (شکیب‌انصاری، ۱۳۷۶: ۲۲۶). جبران به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی به خوبی مسلط بوده و با افکار بسیاری از بزرگان اندیشمندان غربی همچون شکسپیر، هوگو، لامارتین و بلیک، آشنایی داشته و از آن‌ها متأثر بوده است. شعرهای منشور این تصویرگر شاعر، نمونه کاملی از هماوایی رمانتیسم و نمادگرایی سمبولیک است. در سراسر نوشته‌های جبران، همانند سهراب سپهری، اندوه، حیرت، نماد و عناصر مقدس و کهن، در کنار هم با هنرورزی و سرشار از رنگ و ایماژهای شاعرانه ذکر شده‌اند.

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، این جستار مبتنی بر مکتب آمریکایی در مطالعات تطبیقی انجام شده و تلاش کرده است تا قسمتی از بارزترین نمادها و عناصر قدسی را که در سرایش‌های این دو شاعر با بسامد بیشتری ذکر شده‌اند؛ مورد مذاقه قرار دهد. پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که جبران خلیل جبران و سهراب سپهری، چگونه عناصر و نمادهای مقدس و دینی را در جهت غنای معنا، در جزر و مد سروده‌هایشان به خدمت گرفته‌اند؟ شایسته یادآوری است که در نوشته‌های جبران، بیشترین نگاه در این بررسی به نثرهای شعرگونه وی معطوف بوده است.

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

از آنجا که از دیرباز هنر و خاصه ادب ملت‌ها ملهم از باورهای عقیدتی آن‌ها بوده است؛ بررسی تأثیر متغیر باورهای دینی بر مضامین شعر معاصر فارسی و عربی به‌عنوان مهم‌ترین هدف این پژوهش در نظر گرفته شده است تا بر خواننده مکشوف شود که تا چه میزان در ادب معاصر،

مضامین و واژگان به کار رفته متأثر از این مقوله است. برای نیل به این هدف، منتخبی از اشعار دو شاعر نامدار از این زبان‌ها برگزیده شده‌اند تا با واکاوی مضامین و درونمایه‌های اصلی شعر آن‌ها، حضور باورهای عقیدتی و نمادهایی از آن‌ها را مورد بحث و تحلیل قرار دهد.

۳-۱- روش تفصیلی تحقیق

این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر شیوه آمریکایی مطالعات تطبیقی ادبیات انجام شده است. تحقیق حاضر با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای، سایت‌های اینترنتی و مقالات دانشگاهی صورت گرفته است و در آن تلاش شده است تا مجموعه‌ای از یافته‌هایی را که در پژوهش‌های پیشین به دست آمده‌اند؛ به شیوه‌ای شایسته و پذیرفتنی درجهت نیل به نتایج به کار ببندد.

۴-۱- پیشینه تحقیق

در زمینه شعر سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، از منظر تطبیقی و گاه نیز به صورت مجزا، بررسی‌های متعدد و ارزشمندی صورت گرفته است که نظر به ضیق مجال، فقط به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد. از جمله این پژوهش‌ها می‌توان به مقاله‌ای با عنوان «شهود، نماد و شعر سهراب سپهری» نوشته ناصر علیزاده و عباس باقی‌نژاد اشاره کرد که در نشریه شعرپژوهی دوره ۳ شماره ۳ و در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است. نویسندگان در این مقاله جنبه آشنایی زدایی معنایی، زبانی و تصویری در مضامین عرفانی شعر سهراب سپهری را مورد نقادی قرار گرفته‌اند. علاوه بر آن، مقاله «بررسی سمبل‌های سیب، کبوتر، گل سرخ و نیلوفر» به قلم مهدی شریفیان و مهدی داربیدی، نگاهی است به حضور این چهار نماد در شعر سهراب سپهری. مقاله مذکور در مجله نثرپژوهی ادب فارسی شماره ۲۱ (۱۳۸۶) به چاپ رسیده است. از نمونه پژوهش‌هایی که در آن‌ها به نقد افکار و آثار جبران خلیل جبران پرداخته شده است، می‌توان به مقاله «نقدی بر تاریک و روشن افکار جبران خلیل جبران در آیین کتاب العواصف»، اثر کامران قدوسی اشاره کرد که در آن نویسنده به تحلیل تأثیر تفکرات نیچه-فیلسوف آلمانی- بر اندیشه جبران پرداخته و کوشش کرده است که با نقد کتاب العواصف، به تحلیلی مورد پسند در این باب دست یابد. مقاله کامران قدوسی در نشریه پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد، دوره ۱، شماره ۱ در سال ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است.

از دیگر بررسی‌های انجام شده که درخصوص سروده‌های این دو شاعر انجام شده می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد که به دلیل ضیق مجال پرداختن به همه آن‌ها در این مقال ممکن نیست: «دین

و تکثرگرایی دینی در آثار جبران خلیل جبران و سهراب سپهری»، نویسنده حمید احمدیان و عالیبه جعفری‌زاده، مجله ادبیات تطبیقی، دانشگاه شهید باهنر (۱۳۹۱) سال ۳، شماره ۶؛ «الله فی أدب جبران خلیل جبران»، جرجس شکیب سعاده، مجله المشرق (۲۰۰۰م) سال ۷۴، شماره ۱؛ «نماد در اشعار سهراب سپهری»، نویسنده مهدی شریفیان، مجله پژوهشنامه علوم انسانی، (۱۳۸۴) شماره ۴۵؛ «نمادگرایی شعر سهراب سپهری»، نویسنده هانیه محمدی و مریم مسگر خویی، (۱۳۹۴) هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی؛ نقد تطبیقی سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، نویسنده مهرنوش صانعی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات، (۱۳۸۵).

از نظرگاهی تطبیقی نیز شعر و اندیشه این دو شاعر، در پژوهش‌های مختلفی مورد مذاقه قرار گرفته است؛ از آن جمله می‌توان به مقاله «بررسی تطبیقی فلسفه زندگی در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران»، نوشته سید عبدالله میرقادری و عبدالرضا سعیدی اشاره کرد که در آن به تحلیل مسائلی درباره آخرت‌گرایی، لذت‌جویی، گوشه‌گزینی و عشق، در اشعار سپهری و جبران خلیل پرداخته‌اند. علاوه بر این، مضامین عشق و عرفان در شعر این دو شاعر، در پژوهشی با نام «بررسی تطبیقی عشق و عرفان در اندیشه سهراب سپهری و جبران خلیل جبران»، توسط علی طاهری و سمیرا حدیدی مورد بررسی قرار گرفته است. مزید بر آنچه ذکر شد، از مقالات قابل توجه در این خصوص، می‌توان دو مقاله «نغمه‌های الهی مولانا و جبران خلیل»، نوشته سهیلا صلاحی مقدم و نیز «جلوه‌های دین در آثار جبران خلیل»، به قلم مصطفی کمال‌جو اشاره کرد. آنچه در این اندک بدان پرداخته شد، بخش اندکی از انبوه بررسی‌های وزین در گستره خیال و شعر این دو شاعر است؛ اما درخصوص پژوهشی تطبیقی، در باب کاربرد نمادها و عناصر روحانی و قدسی در شعر این دو شاعر، نمونه‌ای یافت نشد و این جستار کوششی است، در راستای بیان شیوه بهره‌گیری هنری، از این سمبل‌ها و عناصر در سروده‌های دو شاعر.

۲- رمانتیسیم و سمبولیسیم

بی‌تردید یکی از بارزترین ویژگی‌های شعر سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، تجلی خیال نازک‌اندیش شاعرانه در پرده‌ای از رمز و رازهای سمبولیک است. هیجان‌ات عاطفی شدیدی که در سروده‌های این دو شاعر حاکم است؛ آنان را از صراحت در کلام به سوی بازی هنرمندانه، با نمادها، سمبل‌ها و تعبیر زبانی کشانده است. حضور کلیدواژگانی از گنجینه فرهنگ‌های مختلف،

استعاره‌های بدون قرینه و نمادهایی از باورهای دور و نزدیک مردم، در کنار نگاه ظریف و احساسی، موجب گونه‌ای از ابهام دلنشین در سروده‌های این دو شده‌است.

سبک ادب رمانتیکی، از آغازین سال‌های قرن نوزدهم میلادی، در کشورهای غربی فرانسه و انگلستان - به جهان ادب عرضه شد. «این الگوی گفتمان ادبی، درحقیقت شکلی از شورش، علیه شیوه سنتی کلاسیسم ادبی بود و خمیرمایه آن، آزادسازی ادب از سیطره معیارهای هنری غیرقابل انعطاف است» (مندور، ۱۹۹۵: ۱۰۳). نگاه متولیان ادب رمانتیکی، بر نواندیشی، ذوق ادبی و موضوعاتی چون آزادی، عشق و طبیعت متمرکز است. «ادب رمانتیکی، برخلاف کلاسیسم ادبی که بیشتر متکی بر عقل بوده‌است؛ بر شور، احساس و تخیل اعتماد دارد. اساس بینش و ادراک رمانتیک‌ها، عنصر شخصی و فردی است. عقاید رمانتیک‌ها، بیشتر مشتمل بر اعتقاد به نسبی بودن زیبایی و هنر و برتری احساسات و عواطف قلبی بر سایر قوای ذهنی، تأکید بر وحدت و همانندی شعر نزد تمام ملل، اعتقاد به رابطه بین شعر و موسیقی، ضرورت رهایی از قید سنت‌ها در ادب و پرداختن به عواطف فردی است» (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۴۲۸-۴۵۴).

سمبولیسم ادبی نیز یکی از ره‌آوردهای هنری قرن نوزدهم در اروپا بود که در ادب ملت‌های مختلف دنیا، نویسندگان و شعرای زیادی را مجذوب خود کرد. «کلمه سمبل (Symbole)، به معنای سومبولون (symbolon)، یونانی است که به معنای چسباندن دو قطعه مجزاست و از ریشه (symbollo) و به معنای چیزی که به دو نیم شده، مشتق شده‌است» (سیدحسینی، ۱۳۷۶: ۵۳۸).

نگاه سبک ادبی سمبولیک معطوف به پرهیز از صراحت در بیان ادبی است و سمبولیست‌ها بر مشارکت مخاطب، در خلق پدیده ادبی تکیه می‌کنند. آن‌ها بر شهود معانی، از لابه‌لای رموز و غموض حاکم بر اثر ادبی، تأکید دارند؛ از این رو می‌توان گفت که «نمادپردازی، عبارت‌است از کاربست کامل این روند اسرارآمیز» (چدویک، ۱۳۸۵: ۱۰). در شعر سمبولیک، راز و رمزها عناصری عاریتی هستند که از لابه‌لای فرهنگ، عادات، شخصیت‌ها، باورها و حتی خرافات یک ملت برگزیده می‌شوند؛ از این رو «می‌توان رمز را نشانه‌ای پیدا از واقعیتی ناپیدا شمرد» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۲۲). در شیوه رمزپردازه سمبولیستی، «شعر صرفاً محصول و تجلی عینی رسالت شاعرانه شاعر - پیامبر سمبولیست است که می‌کوشد تا از طریق شعر خویش، تصویری حقیقی و رمزگشایی شده از جهان مستور و پررمز و راز را نشان دهد؛ هرچند برای رازگشایی از این حقیقت نیز به زبانی رمزآلوده پناه می‌برد» (منوچهری، ۱۳۹۰: ۴).

بی تردید خیال و شعر سهراب سپهری و جبران خلیل جبران جولانگاهی بی‌همتا برای هم‌داستانی جهان پر راز و رمز سمبولیستی و نگارگری زبان رمانتیکی بوده‌است؛ بنابراین در تحلیل شعر آن‌ها، خواننده ناگزیر است همگام با خلسه‌های سکرآور و گاه اندوهناک دنیایی خیالی، با کمک بازخوانی عناصر عاریتی حاضر در سروده‌هایشان راهی به حقیقت ملموس دنیای بیرون بیابد.

۱-۲- عناصر و نمادهای باورهای مقدس شرقی در شعر سپهری و جبران

یکی از عمده‌ترین شاخصه‌های اشعار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، باور خدا و احساس وجود او در همه ارکان هستی است. نسیم نوازشگر شعر این دو شاعر، غبار عادت را از آینه فطرت انسان برمی‌گیرد و با اشارتی کوتاه می‌کوشد تا حقیقت وجودی معبود را به نزدیک‌ترین فاصله از باور بشری بکشاند: «به خدایی که در این نزدیکی‌ست، لای آن شب‌بوها، پای آن کاج بلند...» (سپهری، ۱۳۷۰: ۲۷۲). اگر بپذیریم که سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، شاعرانی باورمند هستند؛ بی‌گمان به این اعتبار باید پذیرفت که نگاه آن‌ها به دین، خدا و معنویت، مبتنی بر قبول جوهره تمام باورهای قدسی بشری است، نه یک آیین ویژه. صمیمیت حاکم بر زبان سروده‌های دو شاعر، نتیجه آشتی باورهای مقدس تاریخ بشری و فارغ از زمان، جغرافیا و نژاد است.

باورهای قدسی در چشم‌انداز صمیمی شعر سهراب، حقایقی واحدند که با ادراک ساده بشری، رنگ گونه‌گونی به خود پذیرفته‌اند؛ از این رو در سروده‌های او، تفکیک در نگاه دینی مردود و ناپسند است. شعر سپهری، اقامتگاه عقاید هزار گونه به ظاهر ناهمگون و متناقض در حوزه دینی و نقطه تلاقی مفاهیمی است که در دنیای نگاه دیگران، جلوه‌هایی متعارض دارند. هنر این سرایشگر پارسی در آن است که بی‌پروا، این عناصر به ظاهر منفصل و واگرا را در کنار هم چنان چینش می‌کند که همگی در مشارکت برای حضور حقیقت ناب خدا در ذهن، سهیم می‌شوند تا جایی که خواننده همه آن‌ها را در صلحی فراگیر برای آفرینندگی در ساختاری روحانی، به صورتی یگانه و واحد درک و احساس می‌کند:

«قرآن بالای سرم، بالش من انجیل، بستر من تورات، و زیرپوشم اوستا، می‌بینم خواب/ بودایی در نیلوفر آب/ هر جا گل‌های نیایش رست، من چیدم، دسته گلی دارم...» (همان: ۲۳۸).

این پاره شعری، از دفتر شعر «اشراق»، قرائت شاعرانه او از وحدت باورهای مختلف دینی را بیان می‌کند. بی‌گمان «قرآن»، «انجیل»، «تورات»، «اوستا»، «بودا» و «نیلوفر» در این سطور، در معنایی بسیار فراتر از قلمرو لغوی خود به کار رفته‌اند. هر یک از این واژگان که مجازاً به خدمت گرفته شده‌اند؛ نماد باورهای دینی دیرسال خود هستند: «قرآن» نماد اسلام، «انجیل» سمبل مسیحیت، «تورات» در معنای دین یهود و «اوستا» مفهوم کامل زرتشت است که عناصر پیرامونی باور شاعر را تشکیل می‌دهند تا او به خواب رود و رؤیایی از بودا و عقاید عرفان شرقی در اندیشه او ظهور یابد و نیلوفر را در خواب شهود کند که «بسیاری آن را رمزی از شکفتگی و بیداری یعنی نشان کمال اندیشه انسان می‌دانند» (عابدی، ۱۳۷۶: ۱۳۹).

جبران خلیل جبران نیز همچون سهراب سپهری، به توحید در باورها معتقد است. بزرگ‌ترین خصیصه سروده‌های او، خلق نثرهای شعرگونه‌ای در آنات آفرینش شعر است که با سمفونی روح نوازی از رمز و احساس، مخاطب را به هم‌آوایی با اندیشه‌اش فرامی‌خواند. واژه‌های ویژه شعر جبران، رو به روشنی و به آسمان اشارت دارند. زبان سروده‌های این شاعر، سرشار از حس آمیزی و ترکیب‌آفرینی‌های رمانتیک احساسی است که مرزهای جغرافیای تطور انسان، تاریخ و ادیان را درنور دیده است. او در عزلت احساسی خود و خواننده، خدا و فضای قدسی را به شیوه‌ای دل‌پسند، در مشارکتی وجدانی، میهمان کرده است. «به عقیده جبران، زندگی انسان در قید و بند ذلت و پستی گرفتار آمده است و انسان در شرایط امروزی چیزی نیست جز برده‌ای که از نعمت زندگی آزادانه بی‌خبر است» (المقدسی، ۱۹۶۷: ۲۴۱) به همین سبب، در کلام او نیز همانند سپهری، درونمایه شعری بیشتر از عناصر روحانی برگزیده شده‌اند تا در عصر مدرنیسم و تجدد، خلاقیت هنریش، در خدمت معنابخشی به عشق، طبیعت، زندگی و روح بشری باشد.

جبران در کتاب «دمعة و ابتسامة»، در نثری شعرگونه با نام «نشید الانسان»، با الهام از آیه ۱۲۸ سوره مبارکه بقره قرآن کریم، از روح بشری سخن می‌گوید و برای بارور کردن احساسش، از نمادهای عقاید مقدس و باورهای دور تاریخی مدد می‌گیرد:

«سَمِعْتُ تَعَالِيمَ كَنْفُوشِيوسَ، وَأَصْغَيْتُ لِحِكْمَةِ بَرَهْمَا، وَجَلَسْتُ بِقُرْبِ بُوذا تَحْتَ شَجَرَةِ الْمَعْرِفَةِ، وَهَا أَنَا
الآنَ أَغَالِبُ الْجَهْلَ وَالْجُهْدَ. كُنْتُ عَلَى الطُّورِ إِذْ تَجَلَّى «بِهَوَه» لِمُوسَى، وَفِي عَبْرِ الْأُرْدُنِ قَرَأَيْتُ مُعْجَزَاتِ
النَّاصِرِيِّ، وَفِي الْمَدِينَةِ فَسَمِعْتُ أَقْوَالَ رَسُولِ الْعَرَبِ، وَهَا أَنَا الآنَ أُسِيرُ الْحَيْرَةَ. شَاهَدْتُ قُوَّةَ بَابِلَ، وَمَجْدَ مِصْرَ،

وَ عَظْمَةَ الْيُونَانِ، وَ لَمْ أزلْ أرى الضَّعْفَ وَ الذَّلَّ وَ الصَّغَرَ بَادِيَةً فِي جَمِيعِ تِلْكَ الْأَعْمَالِ. جالستُ سَحْرَةَ عَيْنِ دُورٍ وَ كَهْنَةَ آشُورَ وَ أَنْبِيَاءَ فِلَسْطِينَ وَ مَا بَرَحْتُ أَنْشُدُ الْحَقِيقَةَ.» (جبران خلیل جبران، ۱۹۹۴: ۴۰۶)

«تعالیم «کنفوسیوس» را شنیدم. به حکمت «برهما» گوش سپردم و در کنار «بودا» زیر درخت دانایی نشستم، و اینک با نادانی و انکار، هم‌آوردی می‌کنم. آن زمان که «یهوه» در کوه طور بر موسی (ع) ظاهر شد، من بودم و در عبور از اردن، معجزات مسیح (ع) را مشاهده نمودم و در مدینه، سخنان نبی عرب (ص) را شنیدم؛ اما هنوز در سرگشتگی و حیرت مانده‌ام. من عظمت بابل و شکوه مصر و مجد یونان را دیده‌ام؛ اما همچنان ضعف و ذلت را در تمامی این اعمال آشکار می‌بینم. من با ساحران «عین دور» و کاهنان «آشور» و پیامبران فلسطین همنشینی کرده‌ام و هنوز حقیقت را زمزمه می‌کنم.»

او از «کنفوسیوس» می‌گوید که بنیان‌گذار یک سیستم اخلاقی بوده‌است و اساس آن بر صمیمیت نسبت به سنن ملی، قومی و خانوادگی است. پس از آن از «برهما»، مظهر آفریدگار جهان در زبان سانسکریت سخن می‌گوید. «دین هندووییزم یا آیین خواص که در سرتاسر کشور هندوستان مورد ایمان برهمنان است؛ عبارت است از: پرستش سه خدا که به زبان سانسکریت «تریموتی» گویند و آن سه خدا، از این قرارند: اول «برهما»، یعنی خدای خلقت و آفریدگار کل؛ دوم «شیوا»، یعنی خدای مرگ و مهلک کل و سوم «ویشنو»، یعنی خدای حیات و حافظ کل. برهمنان معتقدند که در کارگاه هستی، این سه خدا، سه حقیقت مسلم و موجود هستند و بس» (ناس، ۱۳۵۴: ۱۸۹).

از دیگر نمادهای شعر جبران، «بودا» است که برای احضار باوری دور در دل مضامینی هنری فراخوانده شده‌است. بودا در عقاید شرقی، مؤسس و نماد آیین «بودیسم» است که کمال مطلوب در آن، حصول «نیروانا» یا فنای کل است. این چهره عرفانی، در سروده‌های سهراب سپهری نیز به فراوانی آمده‌است و بسیاری نیز، تفکرات سهراب را ملهم از اندیشه‌ها و باورهای او می‌دانند. بودا شاهزاده‌ای هندی بود که در حدود قرن ششم قبل از میلاد، در بنارس متولد شد و بعدها به لقب بودا (یعنی به بیداری رسیده) مشهور شد. «در آیین بودا، عقیده بر آن است که اگرچه جهان پر از درد است؛ اما امکان رستگاری و چیرگی بر آن هست... در این آیین، نیروانا مرحله‌ی رهایی از اشتیاق‌ها و آرزوها است» (علوی، ۱۳۸۰: ۲۲). درخت مشهور، در این شعر همان درخت انجیر

است که سمبل تفکرات بودایی محسوب می‌شود که گفته شده است که «بودا زیر درخت انجیر معبد به اشراق عظیم رسید» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۳۶).

در ادامه جبران از «یهوه» نام می‌برد؛ «نامی که نماد سرمدی بودن ذات خداست» (گلن و مرتن، ۱۳۸۰: ۹۸۶). او علاوه بر همه این‌ها، از عناصر دیگر ادیان آسمانی چون معجزات ناصری (اشارتی به باورهای مسیحیت)، «مدینه» -شهر مقدس در اعتقادات اسلامی- و نیز از «بابل» و «مصر» -خاستگاه‌های دیرین دین و تمدن- و «یونان» سرزمین اسطوره‌ها، تمدن و خدایان کهن نام می‌برد.

یونان در شعر جبران علامتی است برای اشاره به کهنسالی باور قدسی در جهان؛ چرا که این نام در فرهنگ و ادب دنیا نمادی است برای سرزمین خدایان. «ژئوس (بزرگ‌ترین خدایان یونان) است که نخست خدای بزرگ و پدر آسمانی و حاکم بر بادها بوده است» (ناس، ۱۳۵۴: ۵۴). خدایان این سرزمین کهنسال مانند «هرا»، «آپولو» و «ژئوس» در ادبیات غرب و شرق نمادی از آیین‌مداری بوده‌اند.

جبران خلیل جبران، سپس این عناصر و نمادهایی را که هر یک نشانی دور از پرستش هستند، در کنار «عین دور» -نام روستایی در کنعان قدیم که در عهد قدیم تورات بدان اشاره شده است- و کاهنان «آشور» -آسور نماد تداعی‌کننده رب‌النوع و معبود آن‌هاست- گرد آورده است. در فرهنگ سمبل‌ها، «کاهن (pontifex) به معنای اسقف اعظم، لفظاً یعنی سازنده پل و کسی که دو جهان را به هم می‌پیوندد؛ به معنای رابط بین خدا و انسان، میان جهان ادراک و فراادراک» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۸۹). وی در این چند سطر، با عاریت‌گزینی عناصری هم‌نوا و هم‌جامه و تلفیق و تألیف همه مایملک قدسی و دینی شرق و غرب، هنرمندانه همه را درهم تنیده و در برابر دیدگان مخاطب حاضر می‌کند.

این شاعر بدعت‌اندیش، در سروده‌ای با نام «العبودیه» از کتاب العواصف، به نقد تاریخی بشر پرداخته است و در نگاهی فرازمانی و توأم با بدبینی، با زبان اعتراض، اوضاع جامعه بشری و شرایط نابسامان حاکم بر آن را از پس اشارت‌هایی دور و نزدیک و نمادهایی از عرفان شرقی و باور غربی، ترسیم کرده است. او سعی داشته تا با کمک این عناصر، تصویری درست از شرایط ناخشنود انسان تاریخی در گذار قرن‌ها را نشان دهد.

در این شعر، «کرانه‌های کنگ» نمادی از مهد عرفان شرقی، «ساحل فرات» خاستگاه تمدن دیرین و «کناره‌های نیل و طور سینا» نشانه‌هایی از سرزمین مصر، گاهواره تمدن و پرستش هستند که از لابه‌لای جادوی سخن این سرایشگر جاری می‌شوند. البته این شاعر تصویرگر، در این زنجیره تاریخی هرگز از نمادها و نشانه‌های مغرب‌زمین غافل نمی‌شود و در برابر هر نشان شرقی می‌کوشد تا قرینه‌ای از غرب را قرار دهد: از سواحل آتن تا معابد روم و کوچه‌های قسطنطنیه و بناهای لندن. گویی جبران می‌خواهد از آشفتگی و تشویش حاکم بر زبان خود و از پس این همه رمز و راز عمدتاً تاریخی، روحانی و عرفانی، با زبانی هنری از بردگی انسان معاصر شکوه کند:

«اتَّبَعْتُ الْأَجْيَالَ مِنْ ضِفَافِ الْكَنْجِ إِلَى شَاطِئِ الْفِرَاتِ إِلَى مَصَبِ النَّيْلِ إِلَى جَبَلِ سَيْنَا إِلَى سَاحَاتِ أَثِينَا إِلَى كَنَائِسِ رُومِيَّةٍ إِلَى أَرْقَةِ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ إِلَى بَنَائَاتِ لَنْدَنْ فَرَأَيْتُ الْعُبُودِيَّةَ تَسِيرُ بِكُلِّ مَكَانٍ...» (جبران خلیل جبران، ۱۹۹۴: ۴۰۶).

«نسل‌ها را از کرانه‌های کنگ تا ساحل فرات، تا دهانه‌ی رود نیل، تا طور سینا، تا سواحل آتن، تا معابد روم، تا کوچه‌های قسطنطنیه، تا بناهای لندن، تعقیب نمودم و دیدم که بردگی در هر مکانی، جولان می‌دهد...»

سهراب سپهری نیز در چکامه بلند صدای پای آب، نشانی از همین سراسیمگی فکری را در بخش‌هایی از سروده خود پراکنده است. گفتمان شعر او در این منظومه بلند، ترکیبی از رهیافتگی و بی‌درکجایی است. شاعر در بندهایی از تجربه شخصی خویش و سرگشتگی رمانتیک، در سیر آفاق و انفس سخن گفته و از ذکر علائم و یادگارهای عرفانی، دریغ نورزیده است. شاید یکی از مهم‌ترین اشتراکات نگاه جبران و سهراب، همین گمشدگی در خویش و در تاریخ است. سهراب در صدای پای آب، در مسیر رهیافتگی و در خلسه اندیشه‌های روحانی و باورهای عرفانی راه خانه‌اش را گم کرده است. وی برای تعبیر این همه ناآرامی درون، شعرش را لبریز از نشانی‌هایی می‌کند که به اندیشه اشراق شرقی منتهی می‌شوند: هند شهر باورهای دور، سفالینه‌ای از خاک سیلک - تپه‌های اطراف کاشان که نشانی‌هایی از زندگی بشر در اعصار دور را در خود دارد و بر روی سفالینه‌های آن تصویری از نیلوفر منقوش است - بنارس زادگاه بودا، سیب، نیلوفر و ...

«اهل کاشانم / نسیم شاید برسد / به گیاهی در هند، به سفالینه‌ای از خاک «سیلک» / نسیم شاید به زنی در شهر بخارا برسد... / من به مهمانی دنیا رفتم / به دشت اندوه / به باغ عرفان... / همه روی زمین پیدا بود / نظم در کوچه‌ی یونان می‌رفت... / در بنارس سر هر کوچه چراغی ابدی روشن بود /

مردمان را دیدم/ شهرها را دیدم.../ اهل کاشانم اما/ شهر من کاشان نیست/ شهر من گم شده است.../ من به سیبی خشنودم/ و به بوییدن یک بوتهٔ بابونه.../ کار ما شاید این است/ که میان گل نیلوفر و قرن/ پی آواز حقیقت بدویم» (سپهری، ۱۳۷۰: ۲۹۹-۲۷۱).

سپهری در این منظومه بلند، ضمن بیان سیر بلوغ فکری و فلسفی خود، نمادهایی از برخی باورهای کهن را نیز در شعر خود به خدمت گرفته است؛ مثلاً او از باورهای آریایی دربارهٔ خلقت بشر، نشانی‌هایی به عاریت آورده است. در باوری دور، «اولین انسان کیومرث بود، به معنی زندهٔ میرا. وقتی کیومرث مُرد، پس از چهل سال از نطفهٔ او دو ساقهٔ به هم چسبیدهٔ ریواس روید؛ یکی مشی و دیگری مشبانه (معادل آدم و حوا) شد و بشر از نسل آنان است. این اسطورهٔ آریایی‌هاست که در ایران و هند معمول بود؛ از این رو می‌گویند گیاهی در هند» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۵۲-۵۱).

بنارس در شعر سهراب، رمزی است برای اشاره به باورهای شرقی. این شهر به همراه الله‌آباد، از شهرهای مشهورند و نزد برهمنان، مقام والایی دارند. بنارس، بر ساحل رود گنگ بنا شده است و در آن بوداییان در طی مراسمی مذهبی، به شست‌وشوی خود می‌پردازند. سپهری با این تعبیر که «سر هر کوچه چراغی ابدی پیداست» می‌خواهد بدان موضوع پردازد که علاوه بر آیین برهمنایی و بودایی، این شهر عبادتگاه دیگر مذاهب نیز است؛ چراکه مساجد مشهور چون مسجد اورنگ نیز در این شهر واقع است. علاوه بر این، شاید یکی دیگر از مقاصد شاعر از ذکر این تعبیر، بیان هماوایی باورهای انسان در مشارب متفاوت، برای معنابخشی به زندگی باشد.

سهراب در ادامه نماد سیب را ذکر کرده است که ریشه در باورهای دینی دارد. برخی آن را نماد میوهٔ ممنوعه دانسته‌اند و برخی دیگر، گندم را نماد آن می‌دانند. در شعر امروز، سیب به جای گندم، نماد میوهٔ ممنوعه است و کاربرد یافته است. داستان سیب از یک سو داستان همیشگی هیبوط انسان است و از دیگر سو، گزارش نمادینی از عشق نیز است (امیرنژاد، ۱۳۹۵: ۱۲۲). از دیگر نمادهای این چکامه، واژهٔ «نیلوفر» است. این سمبل شعری، در بسیاری از سروده‌های سهراب، تکرار شده و از جمله نمادهایی است که ذهن خواننده را به باورهایی از ایران تا هند و عرفان بودایی، راهنمایی می‌کند. «در اندیشهٔ تمدن اقوام آریایی در هند و ایران، نیلوفر را بطن جهان و سریر خداوندگار دانسته‌اند» (متحدین، ۱۳۵۵: ۵۲۸). برخی صاحب‌نظران نیز گل نیلوفر را رمز عرفان می‌دانند و بر این باورند که «گل نیلوفر با اینکه در مرداب می‌روید، نشانی از آن ندارد» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۱۷).

منظومه بلند مسافر نیز یکی از سروده‌های چند ساحتی شعر سهراب است. این چکامه روایتی است از سفر سالکانه رهروی که بر میزبان وارد می‌شود. فضای کلی حاکم بر آن، گفتگویی آکنده از نگاه فلسفی و لبریز از ایما و اشاره است. بسیاری از این نماد و نشانه‌ها، اشاره‌هایی هستند به همان باورهای هندویسم که پیش‌تر از آن‌ها نام برده‌شد؛ برای مثال در این شعر، شاعر از سفرش می‌گوید:

«سفر مرا به سرزمین‌های استوایی برد / و زیر سایه آن «بانیان» سبز تنومند / چه خوب یادم هست
عبارتی که به بیلاق ذهن وارد شد / وسیع باش، و تنها و سر به زیر و سخت» (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۱۹).
ضمن آنکه گفتار آخر سهراب، در بخش پسین این بند شعری برگرفته از دستورات بودایی است؛ وی از بانیان «انجیر بنگالی» نام می‌برد که عاریتی مقدس از تفکر اشراقی بودایی است. «در مدرسه کریشنامورتی موسوم به «راجات اسکول»، کلاس‌ها زیر درخت بانیان تشکیل می‌شد و کریشنامورتی، در زیر آن موعظه می‌کرد و نیز گفته‌شده که بودا زیر انجیر معبد به اشراق رسید» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۳۶).

همان‌گونه که ذکر شد، شعر «مسافر» مشحون از رمز و نشانه‌های عالم قدسی مشرق‌زمین است. در شعر سپهری، مضامین، واژگان و سمبل‌هایی که ناگهان و قاعده‌ناپذیر بر شعر او وارد می‌شوند، قاعده اصلی معنا را شکل می‌بخشند:

«و من مفسر گنجشک‌های درّه گنگم / و گوشواره عرفان نشان تبت را / برای گوش بی‌آذین دختران
بنارس / کنار جاده «سرنات» شرح داده‌ام. / به دوش من بگذار ای سرود صبح «ودا» / تمام وزن
طراوت را / که من / دچار گرمی گفتارم» (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۲۱).

در این بند از منظومه فخیم شعری، شاعر از گنجشک‌های درّه گنگ به‌عنوان نمادی از هندوان و نجوای اذکار آنان (ر. ک: همان: ۱۶۳)، گوشواره عرفان، نشانی از گوشواره‌های بزرگ بودا، بنارس، ودا و جاده سرنات - اشاره به جاده‌ای که بودا از آن به بنارس می‌رفته‌است - نام می‌برد.

۲-۲- وام‌گیری سهراب و جبران از نمادها و اشارات ادیان آسمانی

یکی از اصلی‌ترین سرچشمه‌های شعر سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، تعالیم دل‌انگیز ادیان آسمانی است. این دو سرایشگر، در اشعارشان علاوه بر آنکه از مکاتب عرفانی تاریخ گذشته بشری مدد جستند؛ برای بارور ساختن سحر کلام خود و القاء و تثبیت اندیشه‌هایشان، از عناصر و

سمبل‌های ادیان آسمانی غافل نبوده‌اند. سهراب و جبران، با کمک همین زمینه رمزی و تنیده در احساس دینی موفق شده‌اند تا به بنای گونه‌ای از عالم خیالی دست یابند که هرگز غبارت غربت و یا کهنگی به خود نگیرد و اندیشه مشترک دنیای باور و اعتقاد را برای گریز از پریشانی‌های اجتماعی اکنون به کار گیرند. به مدد همین موهبت هنری است که خیال لطیف رمانتیکی آن‌ها، در محدوده بی‌منتی‌ای از تعبیر قدسی، مجال پرواز یافته و مهم‌تر از آن، از طهارت دنیای دینی برای تلطیف دنیای متناقض امروز، بهره‌مند شوند. آنچه در ذیل این عنوان ذکر خواهد شد، فقط اندکی از نصیب فراوان این دو شاعر از واژگان و نمادهای عالم قدسی ادیان است.

۱-۲-۲- وام‌گیری از عناصر و سمبل‌های آیین اسلام در شعر دو شاعر

شاید به جرأت بتوان شعر سهراب سپهری و جبران خلیل جبران را زمزمه معصومانه زبان روح مشترک بشری و گفتاری از فطرت انسانی، در عصری نام نهاد که در هیاهوی دنیای ماشینیسم، اندک مجال برای آسودن انسان وجود ندارد. آن‌ها در سروده‌هایشان با لحنی رمانتیک، از غم ساده انسان امروزی، با تعبیری روان و سیال سخن گفته‌اند و رموزی از باورهای آیینی ادیان و به‌خصوص اسلام را در شعر خویش وارد کرده‌اند. امتداد روح دینی در اغلب سروده‌های آن‌ها، از لابه‌لای عواطف متافیزیکی، حیرت‌ها و رمز و رازهایشان، به شکلی آشکار قابل درک و رؤیت است. سمبولیسم دینی و به‌خصوص حضور عناصر و نمادهای خاص دین اسلام، در سروده‌های سهراب و جبران، از نظر کمی و کیفی به اندازه‌ای فراوان است که با اندک درنگی در سروده‌هایشان می‌توان جهانی از وامداری را در حوزه مضمون‌آفرینی و تصویرسازی مشاهده کرد؛ بنابراین آنچه در ادامه ذکر می‌شود، فقط نگاهی است مختصر به نمونه‌هایی گزینش‌شده از پرکارترین ابرواژگان قدسی منتخب از سوی دو شاعر.

جبران خلیل جبران در سروده با نام «نظرة إلى الآتی»، بر آن بوده تا به خلق تصویری از آرمان شهری رؤیایی، برای دنیای فردای بشری دست یابد. او برای بنای این اتوپیای خیالی، اولین و آخرین سمبل‌ها را از ادبیات دینی اسلام برمی‌گزیند:

«مِن وَرَاءِ جُدْرَانِ الْحَاضِرِ سَمِعْتُ تَسَابِيحَ الْإِنْسَانِيَةِ. سَمِعْتُ أَصْوَاتَ الْأَجْرَاسِ تَهْزُ دَقَائِقَ الْأَثِيرِ مُعْلِنَةً بَدءِ الصَّلَاةِ فِي مَعْبَدِ الْجَمَالِ، أَجْرَاسٌ سَبَّكَتْهَا الْقُوَّةُ مِنْ مَعْدِنِ الشُّوَاعِرِ وَرَفَعَتْهَا فَوْقَ هَيْكَلِهَا الْمُقَدَّسِ، الْقَلْبِ الْبَشَرِيِّ...» (جبران خلیل جبران، ۱۹۹۴: ۳۴۴).

«از پس دیوار زمان، سرود روحانی بشری را شنیدم. شنیدم که صدای زنگ‌ها، ذرات بازمانده و قدیمی را به تکاپو وامی‌دارد و آغاز نماز را در معبد زیبایی ندا می‌دهد. زنگ‌هایی که دست قدرت، از کان ادراکات شکل داده و بر فراز آن ساختار روحانی، یعنی قلب انسانی، افراشته است.»

در این گزیده، علاوه بر آنکه برخی از مضامین، برگرفته از آموزه‌های اسلامی است؛ شاعر با ذکر سمبل «نماز» که نماد خاص اسلام است؛ گام نخست را برای تمهید ساخت سازه ذهنی خویش فراهم آورده است. در لخت پایانی همین شعرگونه نیز از «لیلة القدر»، یکی دیگر از سمبل‌های این آیین بهره می‌گیرد که در باور مسلمانان، یادآور شب نزول قرآن و رحمت است:

«مِنْ وَرَاءِ جُدْرَانِ الْحَاضِرِ، عَلَى مَسْرَحِ الْأَجْيَالِ الْآتِيَةِ، رَأَيْتُ الْجَمَالَ عَرِيْسًا وَالنَّفْسَ عَرُوسًا وَالْحَيَاةَ كُلَّهَا لَيْلَةَ الْقَدْرِ» (همان: ۳۴۵).

«از ورای دیوار امروز بر گستره نمایش نسل‌های آینده دیدم که زیبایی، داماد و جان آدمی، نوعروسی است و زندگی به تمامی یک شب قدر است.»

یکی دیگر از تلمیحات قرآنی که به شکلی نمادین در برخی از سروده‌های جبران آمده است؛ واژه «کوثر» است که علاوه بر آنکه اشارتی است به حوض مینوی کوثر؛ نام یکی از سوره‌های قرآن نیز است. او در یکی از زیباترین آثارش که با سبکی طبیعت‌گرایانه و زبانی سلیس، زمین را خطاب قرار داده و واژه کوثر را به‌عنوان سمبلی از طهارت در درون دل نوشته‌اش گنجانده است:

«نَحْنُ نَسْتَوِدُّعُكَ الْجَيْفَ وَأَنْتِ تَمْلَأِينَ بِنَادِرِنَا الْأَغْمَارَ وَمَعَاصِرِنَا بِالْعِنَاقِيدِ/ نَحْنُ نَصْبِغُ وَجْهَكَ بِالْدَمِ وَأَنْتِ تَغْسِلِينَ وَجْهَنَا بِالْكَوْثِرِ» (همان: ۶۰۹).

«ما جنازه‌هایمان را در تو پنهان می‌کنیم، اما تو خرمن‌های ما را از محصول و چرخش‌هایمان را از خوشه‌ها انباشته می‌کنی. ما صورتت را خون‌آلوده می‌کنیم، اما تو رخساره ما را با آب کوثر شستشو می‌دهی.»

و جبران همین نماد را در جایی دیگر چنین ذکر کرده است:

«فَأَخَذْتُ إِذْ ذَاكَ ثَمْرَةً وَأَكَلْتُ، فَوَجَدْتُهَا حَلْوَةً كَالشَّهْدِ لَذِيذَةً كَالْكَوْثِرِ، طَيِّبَةً كَالْخَمْرَةِ الْبَابِلِيَّةِ، عَطِرَةً كَأَنْفَاسِ الْيَاسْمِينِ» (همان: ۴۶۷).

«آن‌گاه من میوه‌ای برداشتم و تناول کردم و آن را شیرین چون عسل و پاک چون کوثر و گوارا چون شراب بابلی و عطرآگین چون رایحه یاسمن یافتم.»

همانند آنچه درباره شعر جبران گفته شد، حضور عناصر و رمزهای باور اسلامی، در سروده‌های سپهری نیز تا اندازه‌ای گسترده و پربسامد است که به‌جرات می‌توان ادعا کرد که با حذف آن‌ها، وحدت ارگانیک و ساختار معنایی بیشتر اشعار وی زایل شده و زبان گفتارش نامفهوم و نامأنوس خواهد شد.

یکی از آشناترین واژگان سمبلیک در باور اسلامی، «سیب» است. این نماد، در برخی از شعرهای سپهری، با آگاهی و هدفمندی ویژه‌ای، به‌کار رفته است:

«زندگی خالی نیست / مهربانی هست، سیب هست، ایمان هست / آری / تا شقایق هست، زندگی باید کرد» (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۵۰).

برخی عقیده دارند که سیب، نماد میوه ممنوعه است، «معنای نمادین سیب در شعر سهراب، مرتبط با داستان آدم و حوا و میوه ممنوعه است» (شریفیان، ۱۳۸۶: ۶۳). بسیاری از مفسران نیز برخلاف این نظر، باور دارند که درخت ممنوعه، گندم بوده است. در همین راستا، استاد شفیع کدکنی نیز عقیده دارد که درخت میوه ممنوعه، در عالم اسلامی گندم است، نه سیب (ر. ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۰) و همان‌گونه که گفته شد، به‌زعم برخی دیگر نیز، سیب نماد دانایی است؛ چرا که پس از نافرمانی آدم و حوا و نزدیکی به شجره ممنوعه، آن‌ها بر بهرنگی خویش وقوف و آگاهی یافتند.

سهراب سپهری، در یکی از سروده‌هایش به نام «و پیامی در راه» این نماد را در کنار سمبل نور (روشنی) که نشانی از رهیافتگی و اشارتی به ذات حضرت حق است، آورده است. گویی شاعر بر آن بوده تا به شکلی لطیف و هنری، حیرت و نافرمانی آدم و حوا را به تمرد و طغیان انسان امروزی و حتی تاریخی، در قالب تعبیر «سبدهاتان پر خواب» - پیوند زده و در آن با شیوه‌ای فخیم و در قالبی از هنجارگریزی زبانی، در رگ‌ها نور می‌ریزد تا آگاهی در زندگی جریان یابد:

«روزی / خواهم آمد و پیامی خواهم آورد / در رگ‌ها نور خواهم ریخت / و صدا خواهم در داد: آری سبدهاتان پر خواب! سیب آوردم / سیب سرخ خورشید» (سپهری، ۱۳۷۰: ۳۳۸).

«صدا پای آب»، یکی دیگر از چکامه‌های زیبای سهراب است که در آن، ساخت و فضای شعر به‌خوبی در سازمانی بی‌همتا از تشکل و ترتیب، واژگان، نمادها و عناصر اسلامی را به خدمت گرفته است. خدا، ترنم پرطنین شعر این شاعر به اشارتی ساده نشان داده شده است:

«خدایی که در این نزدیکی است / لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند / روی آگاهی آب، روی قانون گیاه» (همان: ۲۷۲).

شاعر در ادامه از دیگر نمادهایش پرده‌برداری می‌کند: قبله او گل سرخ است. گل سرخ، در ادب نمادی از کمال و نهایت است. این اشارت، نگاهی است به تجلی ذات خدا در هستی. «در ادبیات مغرب زمین، کاسه گل سرخ، مثل پیمانۀ زندگی و جام حیات و قلب گل، برانگیزنده رؤیای عشقی بهشت‌آیین هستند» (دوبوکور، ۱۳۷۵: ۱۰۱). شمیسا نیز معتقد است که گل سرخ راز کمال است (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۳۱). جانماز سهراب زلال چشمه و نشانی از پاکی است. او مهر از نور ساخته‌است که ماهیتی ویژه است و همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد، نور نمادی از ذات احدیت است. سجاده، وضو، گلدسته و تکبیرة‌الإحرام، از دیگر عناصر باور دینی هستند که بی‌هیچ تراحم فکری در فضایی سرشار از مسالمت و همپوشانی در کنار هم ایفای وظیفه می‌کنند:

«من مسلمانم / قبله‌ام یک گل سرخ / جانمازم چشمه، مُهرم نور / دشت سجاده من / من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم / در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف / سنگ از پشت نمازم پیداست: / همه ذرات نمازم متبلور شده‌است / من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته‌باشد سر گلدسته سرو / من نمازم را پی «تکبیرة‌الإحرام» علف می‌خوانم / پی «قدقامت» موج» (سپهری، ۱۳۷۰: ۲۷۲).

شاید یکی از مهم‌ترین نکات ظریف این شعر، چینش این سمبل‌ها و عناصر باشد؛ چراکه سپهری تعمداً در ذکر آن‌ها، حتی ترتیب را نیز مراعات کرده‌است: جهت‌یابی قبله، تدارک جانماز و سجاده، وضوساختن، اذان، تکبیرة‌الإحرام و پس از آن قدقامت، همگی چنان با تخیلی نیرومند و خیالی دورپرداز و با واژگانی هم‌آوا ترتیب یافته‌اند که گویی برای اقامه نماز هم‌کلام شده‌اند.

جبران خلیل جبران نیز در سروده‌ای با نام «أنشودة الزهرة»، اندیشه‌ای احساسی و موازی با همین مضمون را در کلام خویش پرورش داده‌است. او با به‌کارگیری عناصر و نمادهایی چون شراب شبنم که اشارتی نمادین به شراب مقدس در مسیحیت است و نیز دو نماد آسمان و نور که نگاهی به ذات الوهیت هستند؛ سخنی درنهایت مشابهت با شعر سهراب آورده‌است:

«أنا أشربُ خمرَةَ الندى وَ أسمعُ أغانيَ الشحاريرِ وَ أرقصُ عَلَى تصفيقِ الأعشابِ. أنا أنظرُ إلى العُلُوِّ دائماً كى أرى النورَ وَ لا أرى خيالى، وَ هذه حِكْمَةٌ لَمْ يتَعَلَّمها الإنسانُ بعدُ» (همان: ۳۳۹).

«من شراب شبنم می نوشم و به آوای بلبلان گوش می سپارم و با کفزدن سبزه‌زاران دست می افشانم. من پیوسته رو به آسمان دارم تا نور را بنگرم و سایه خود را نبینم و در این حکمتی است که هنوز آدمی آن را در نیافته است.»

مزید بر آنچه ذکر شد، جبران در سروده «صوت‌الشاعر»، انسان را با نگاهی جهان‌شمول و فرامکانی، مورد خطاب قرار می‌دهد. او به پیروی از تعالیم دینی، از انسانیت می‌گوید که نفع‌های از روح خدایی بر زمین است؛ روحی که لاهوتی است و در میان ملت‌ها در حرکت است. شاعر در این سروده زیبا، انسان را فارغ از نژاد و افکارش، برادر می‌خواند و در لابه‌لای کلامش، با ذکر نشانه‌هایی از آیین‌های توحیدی، سعی دارد حقیقت جاودانه عشق و یگانگی را در تیررس باور همگان قرار دهد. در یکی از بندهای این سروده، جبران خلیل جبران اجزایی از نظام عبادی اسلام، مانند سجده، مسجد، رکوع و دعا را در کنار معبد و کنیسه در جهت خلق معماری بیکرانی از رمانتیسیم دین‌محور، حاضر کرده است تا در ضمن این مهم، باور مبتنی بر هم‌گرایی ادیان را طرح کند:

«أحبك ساجداً في جامعك و راکعاً في هيكلك و مُصلياً في كنيستك، فأنت و أنا ابنا دين واحد هو الروح، و زُعماء فروع هذا الدين أصابع مُلتصقة في يد الألوهية المشيرة إلى كمال النفس» (همان: ۴۰۸).

«تو را به حال سجده در مسجد و رکوع در معبد و دعا در کنیسه، دوست می‌دارم که تو و من، زاده یک دینیم و آن، روح انسانیت است و بزرگان شاخه‌های این آیین، بسان انگشتانی متصل، در دست الوهیتی هستند که به کمال روح اشاره دارد.»

او در شعری دیگر که نگاهی انتقادی و پرخاشگرانه به جهان پیرامون دارد، از علی (ع)، سمبل عدالت اسلام در کنار بولس، از رهبران مسیحی که در راه قسط و عدل، به دار آویخته شد و مدحت پاشا، سیاست‌مدار عثمانی که در تلاش برای رهایی از استبداد جان داد، یاد می‌کند:

«قد سمتم سقراط و رجتم بولس و قتلتم غلیلو و فتکتهم بعلي بن أبي طالب (ع) و خنقتهم مدحت پاشا و هولاء يحيون الآن كالأبطال الظافرين أمام وجه الأبدية» (همان: ۴۶۱).

«شما بودید که به سقراط زهر دادید و بولس را سنگسار کردید و گالیله را کشتید و علی ابن ابی طالب (ع) را به قتل رساندید و مدحت پاشا را خفه کردید، حال آنکه اینان همچون قهرمانانی پیروزمند، چهره به چهره ابدیت زندگی می‌کنند.»

۲-۲-۲- نمادهای مسیحیت در شعر جبران خلیل جبران

یکی از اصلی‌ترین سرچشمه‌های اندیشه‌ی شعری جبران، باورهای مسیحیت و حضور پربسامد نمادهایی است که به این آئین آسمانی، اشارت دارند. او در سروده‌ای با نام «صوت الشاعر»، با نجوایی دلنشین، نام عیسی مسیح(ع) را نمادی همواره از حقیقتی جاودان می‌داند که هرگز نمی‌میرد؛ شعله‌ای که زبانه‌ی آن، خاموش نمی‌شود:

«وَلَمْ تَقَوِّ اورشليمُ عَلَى قَتْلِ الناصري، فَهَوَّ حَيَّ إِلَى الأبدِ وَ لا آئينا عَلَى إِعدامِ سقراط، فَهَوَّ حَيَّ إِلَى الأبدِ، وَ لَنْ تَقَوِّ السخريَّةُ عَلَى سامعي الإنسانيَّةِ وَ تابعي إِقدامِ الالهيةِ، فَيَسِيحونَ إِلَى الأبدِ، إِلَى الأبدِ» (همان: ۴۱۰).

«هرگز ساکنان اورشلیم نتوانستند عیسی مسیح(ع) را بکشند و او تا ابد زنده است. اهالی آتن نیز نتوانستند سقراط را اعدام کنند که او نیز برای همیشه زنده و جاودان است و هرگز نیشخند بر شنوندگان ندای انسانیت و رهروان راه خدایی چیره نخواهد شد که آنان نیز جاودانه خواهند زیست.»

این شاعر رمانتیک‌سرا، در چکامه «مات اهل»، با زبانی سرشار از اعتراض و ناخشنودی، از مرگ و نارضایتی از اوضاع اکنون سرزمینش می‌سراید و برای بارور کردن اندیشه‌ی اندوهناک خود، نماد صلیب را که در مسیحیت یادآور بردار شدن عیسی مسیح(ع) است، به خدمت می‌گیرد:

«مات اهل عَلَى الصليب. ماتوا وَ أَكفَّهُمْ مَمْدودَةٌ نحوَ الشرقِ وَ الغربِ وَ عُيُونُهُمْ مُحدَقَةٌ إِلَى السوادِ الفضاءِ. ماتوا صامتينَ لِأَن آذانَ البشريَّةِ قَدْ اغلقتْ دونَ صراخِهِمْ» (همان: ۵۰۲).

«خانواده‌ام بر صلیب مُردند. آنان در حالی که دستانشان به سوی شرق و غرب باز و چشمانشان نیز به تاریکی آسمان دوخته شده بود، جان دادند. آن‌ها در خاموشی و سکوت مُردند، زیرا گوش بشریت از شنیدن ناله‌هایشان بسته بود.»

در مقام مقایسه و بررسی، در اشعار سهراب سپهری نشانی از حضور نمادهای آیین مسیحیت، یافت نشد، هرچند در پاره‌ای موارد ممکن است برخی مضامین را به گونه‌ای غریب، به این گونه باورها مربوط دانست که به دلیل پرهیز از اطالۀ کلام و اجتناب از خروج از موضوع، از ذکر آن خودداری شده است.

۳- نتیجه

از مجموع آنچه در این جستار بدان اشاره شد، می‌توان نتایج زیر را در نگاهی اجمالی استنباط کرد:

۱- پژوهش حاضر به بررسی تطبیقی حضور نمادهای قدسی و باورهای دینی دور و نزدیک جهانی به‌عنوان متغیری قابل مطالعه در اشعار سپهری و جبران خلیل جبران برپایه مکتب آمریکایی مطالعات تطبیقی پرداخته است. در این نگاه، مقایسه و مقارنه مضامین موضوع اصلی پژوهش بوده و مقوله تأثیر و تأثر، اهمیت چندانی نداشته است؛ از این رو بسیاری از سروده‌های این دو شاعر مورد واکاوی قرار گرفته و اشتراکات و افتراقات حضور این‌گونه نمادها و عناصر مورد بحث قرار گرفته‌اند.

۲- سهراب سپهری و جبران خلیل جبران، دو شاعر معاصر نوپرداز در ادب پارسی و عربی هستند که توفیق یافته‌اند تا با تلفیق دو اسلوب ادبی رمانتیسم و سمبولیسم و با کاربست نیکو و هنری عناصر و نمادهایی از آئین‌ها و باورهای بشری، این عناصر عاریتی دینی و مقدس را، در جهت غنای ساخت شعری خویش و پرورش مضامین آن، چینش نمایند. در شعر این دو سرایشگر، رمز و راز سمبولیک و فضای رمانتیکی، در آشتی کم‌نظیری در خلق آفرینش هنری، ایفای وظیفه نموده‌اند.

۳- حضور عناصر قدسی در شعر سهراب و جبران، به‌گونه‌ای است که در چشم‌اندازی جهانی، حقایق دینی و باورهای بشری را فارغ از جغرافیا و زمان، در شعر خویش میهمان کرده تا در سایه این همزیستی عقیدتی، اشراق عارفانه سهراب و اندیشه معطوف به امروز جبران، به نیکی در سروده‌هایشان رخ نماید.

۴- شعر هر دو شاعر، از حیث به‌کارگیری نمادهای قدسی مشرق‌زمین، وامدار اندیشه‌هایی از عقاید هندوئیسم و بودایی، تعالیم کنفوسیوس، عقاید کهن مصر، بابل و از عقاید غرب نیز، از اندیشه‌هایی از یونان متأثر هستند.

۵- در شعر هر دو شاعر، بسیاری از نمادهای ادیان آسمانی اسلام و مسیحیت، به‌کار گرفته شده که بسامد این عناصر در شعر سهراب، رو به فزونی باورهای اسلامی است؛ درحالی که در شعر جبران، از هر دو آیین به فراوانی بهره گرفته شده است.

۶- هر دو شاعر، با آمیزش عقاید دینی و خیال رمانتیکی، کوشش کرده‌اند تا فضایی سیال، آرام، دل‌انگیز و شاعرانه را بر مخاطب عرضه کنند و شاید یکی از دلایل اقبال انبوه خوانندگان سروده‌های این دو شاعر، همین مهم باشد.

۴- منابع

۱. قرآن کریم.
۲. امیرنژاد، نسیم، سبب فریب (پژوهشی درباره بازتاب میوه ممنوعه در شعر امروز)، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۴، شماره ۲۷، صص ۱۳۴-۱۱۵، ۱۳۹۵.
۳. پورنامداریان، تقی، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۴. جبران خلیل جبران، المجموعة الكاملة لمؤلفات جبران خلیل جبران، ط ۱، بیروت: دارالجيل، ۱۹۹۴.
۵. چدویک، چارلز، سمبولیسم، ترجمه مهدی سحابی، تهران: چاپ مرکز، ۱۳۸۵.
۶. حسان، عبدالحکیم، الأدب المقارن بين المفهومين الفرنسي والإمريكي، مجله فصول، ج ۳، صص ۱۷-۱۱، قاهره ۱۹۸۳.
۷. الخطيب، حسام، الأدب المقارن عربياً و عالمياً، ط ۲، دمشق: دارالفکر، ۱۹۹۹.
۸. دویوکور، مونیک، رمزهای زنده‌جان، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.
۹. زرین‌کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، جلد ۲، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۰. سپهری، سهراب، هشت کتاب، چاپ دهم، تهران: سازمان چاپ آرین، ۱۳۷۰.
۱۱. سیدحسینی، رضا، سبک‌های ادبی، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۶.
۱۲. شریفیان، مهدی و یوسف داریبیدی، بررسی سمبل‌های سبب، کبوتر، گل سرخ و نیلوفر در اشعار سهراب سپهری، نشریه نثرپژوهی ادب فارسی (ادب و زبان)، شماره ۲۱، صص ۸۴-۵۹، دانشکده ادبیات دانشگاه کرمان، ۱۳۸۶.
۱۳. شفیع‌ی کدکنی، محمدرضا، ادوار شعر فارسی، از مشروطه تا سقوط سلطنت، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰.

۱۴. شکیب انصاری، محمود، *تطور الادب العربی المعاصر*، اهواز: انتشارات دانشگاه شهید چمران، ۱۳۷۶.
۱۵. شمیسا، سیروس، *نگاهی به سپهری*، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.
۱۶. عابدی، کامیار، *از مصاحبت آفتاب*، تهران: نشر ثالث، ۱۳۷۶.
۱۷. علوی، رضا، *بودا و سروده‌هایش «راه حق»*، چاپ اول، تهران: انتشارات فرزانه روز، ۱۳۸۰.
۱۸. گلن، ویلیام؛ مرتن، هنری، *کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)*، ترجمه فاضل خان همدانی، چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.
۱۹. متحیدن، ژاله، نیلوفر، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، شماره ۳، سال ۱۲، صص ۵۵۱-۵۱۹، ۱۳۵۵.
۲۰. محمد مندور، *الشعر المصری بعد شوقی*، بیروت: معهد الدراسات العربیة العالی، ۱۹۹۵.
۲۱. المقدسی، *أنیس الخوری*، *الإتجاهات الأدبیة فی العالم العربی الحدیث*، ط ۴، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۶۷.
۲۲. منوچهری، عباس، *نسبت مبادی سمبولیستی و تفکر آرمان شهر در شعر نیمایوشیخ*، *دوفصلنامه «پژوهش سیاست نظری»* شماره ۱۰، صص ۱۷-۱، ۱۳۹۰.
۲۳. ناس، جان بایر، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه: علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات پیروز، ۱۳۵۴.